أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلی الله علَی سَیِّدِنا و نَبِیِّنا أبی‌الْقاسِمِ مُحَمَّدٍ

و علَی آلِهِ الطَّاهِرِینَ و الْلَعْنَةُ علَی أعدائِهِم أجمَعین

بحث راجع به وجوب عمرهٔ مفرده و کیفیت تکرر آن در نزد شارع و مقبولیت و یا عدم مقبولیت آن است. نکته‌ای را که باید ابتدائاً خدمت رفقا عرض کنیم، گرچه دو سه بار این مطلب را عرض کرده‌ایم، در مسائل مختلف و موارد مختلفٌ فیها، ان مسئله این است که روش و کیفیتِ تحقیق در استنباط یک حکم فقهی اوّلاً بلا اوّل مراجعه به مدارج و منابع آن تکلیف است.

آن منابع هرچه می‌خواهد باشد، که عبارت است از کتاب و سنت و حکم عقل، یعنی حکم عقل و فطرت نسبت به یک موضوعی. چون در خیلی از موارد مسئله با حکم عقل در این جا ممکن است تعارض داشته باشد و یا این که از استمداد از حکم عقل نسبت به یک قضیه ممکن است که انسان به

طور کلی فرق کند. آن تکلیف و آن فرد فرق کند.

خیال می‌کنم در این مورد مطالبی را خدمت رفقا در این مدت عرض کرده‌ام. از جمله تا آن‌جایی که یادم می‌آید، یکی از آن مواردی که خدمت رفقا عرض کردم، که فقها روی این قضیه تأکید دارند، مسئله قرعه است، که در آن‌جا با وجود این‌که ادلّه‌ی قرعه لکل امرٍ مشکلٍ برای آن ثابت شده است، امّا در بعضی از موارد مشاهده می‌کنیم این قضیه در آن‌جا با حکم عقل در تنافی است و حکم عقل بر آن مورد ترجیح پیدا می‌کند و آن مورد را تخصیص می‌زند. تا آن‌جایی که به نظر دارم، مواردی را عرض کردم. حالا نسبت به این قضیه کاری نداریم.

آن‌چه را که دلیل برای استنباط مجتهد است و مدرک برای اوست کتاب است و سنت و همچنین حکم عقل. که سنت همان‌طوری که در نظر است به هر دو جنبه‌ی روایات و آثاری است که از اهل بیت به‌دست رسیده و همین‌طور ممکن است آثاری از عامّه در دست باشد که بتواند آن‌ها هم مؤید باشد و مجتهد را برای التزام به یک فرع در صورت شک و تردید نسبت به موردین کمک کند.

و در وهله‌ی اوّل، اوّلاً بلا اوّل، مجتهد باید به این سه اصل رجوع کند و بدون ملاحظه‌ی آراء و مسائل دیگران، به این قضیه بپردازد. بعد از رسیدن به مسئله و به مطلب، آن‌گاه باید آراء فقهاءِ قریبِ به عصر معصومین علیهم‌السّلام را مورد بررسی قرار دهد و سپس باید به آراء دیگران و همین‌طور متأخرین تعرض داشته باشد و متعرض شود.

آنچه که مهم است این است که در وهله‌ی اوّل ذهن‌اش را نباید با آراء و فتاوای فقها در این زمینه مشوب کند که آن تأسی نداشته باشد و این یک قضیه خیلی عجیبی است که ما این را مشاهده می‌کنیم. اگر مشاهده کرده باشید، در خیلی از کتاب‌ها و تألیفات، نویسنده وقتی مطلبی را در نظر دارد، کیفیت کلمات، ترکیب کلمات، مونتاژ در عبارات، به نحوی است که اگر انسان یک خُرده دقت داشته باشد و تیز باشد، فوری می‌فهمد که الان دنبال چه مقصودی است و در صدد بیان چه مطلبی است. گاهی اوقات ممکن است با آن ذهنیت و فضا سازی که می‌کند، مطلبی را ۱۸۰ درجه بر خلاف آن‌چه که هست و واقعیت‌اش،

قرار دهد و این بر می‌گردد به جَوَلان فکریِ یک نفر؛ حتّی در سخن هم همین طور است. در سخن و سخنوری مسئله این است که یک گوینده چگونه ذهن یک مخاطب را برای تلّقی و قبول آن خواست و ایده‌ی خودش آماده کند و چه عبارات و چه کلماتی را به استخدام در بیاورد برای این‌که بتواند آن نیّت خود را در مخاطب القاء کند تا آن را بپذیرد، نه صرف القاء.

چون گاهی اوقات ممکن است متکلم اوّلاً بلا اوّل مطلبی را بگوید و مورد قبول مخاطب واقع نشود، قبول متفرع بر یک سری مقدمات است، بر یک سری مسائل است، بر یک سری مطالبی است که باید کم کم انجام شود. لذا رفقا در کیفیت طرح مطالب و مباحثاتی که با هم داریم، این مطلب را دریافته‌اند که وقتی مسئله‌ای که بر خلاف فضا و سنت متداول بخواهد مطرح شود ما چقدر مسائل را بالا و پایین می‌کنیم تا این‌که آن واقعیت مسئله و حقیقت مطلب بتواند جای خودش را باز کند. اگر قرار باشد ما یک مسئله را همین‌طور بگوییم، بر اساس تفکر و فتوی و آراء خودمان مسئله را بگوییم،

این نتیجه‌ای ندارد. طبعاً این بحث و مجالس، به مجالس توضیح المسائل تبدیل می‌شود. اگر واقعیت قضیه و استنباط و استخراج حکم از روی اصل و ریشه بخواهد تحقق پیدا کند یک چنین مطلبی را می‌طلبد.

حالا شما همین را در نظر بگیرید که شخصی بخواهد بر خلاف واقع، مسئله‌ای را مطرح کند و آن هم طبعاً نیاز دارد به این‌که یک سری مسائل را گزینشی بیاورد، یک سری مطالبی را استنباط کند، یک سری منابع را گزینشی در نظر بگیرد و آن منابعی که می‌تواند مخالف و منافی با مطلب او باشد را در وهله‌ی آخر و در رتبه‌ی آخر قرار دهد.

اوّل بیاید یک سری مطالبی را طبق همان روش خودش بیان کند، یک فضایی را درست بکند، جوّی را و قضایایی را درست بکند- آن وقت بعداً شروع کند به مثلاً یک سری مطالبی که وقتی آن فضا آماده شد و ذهنیت آماده شد، بعد می‌گویند حالا گرچه روایتی هم داریم، از امام صادق علیه السّلام که آن هم روایتی است که به آن توجهی نمی‌شود - اتفاقاً

باید به آن توجه هم بشود، چون روایت، روایت صحیح است- امّا کسی به آن توجهی نکرده است. بله! روایتی هم هست، خبری هم در این زمینه هست که مثلاً سندش هم فرض کنید هنوز معلوم نیست. حالا آن روایتی که خودت بیان کردی اصل و سند ندارد، آن به جای خود! ولی این فضا سازی کردن و آن مسئله را در آن فضا قرار دادن تا این‌که آن ذهنیت پیدا بشود، خودش مسئله‌ای است که ما باید خیلی متوجه این نکته باشیم، لذا وظیفه‌ی مجتهد در استنباط احکام این است که قبل از اینکه سراغ آراء افراد عادی برود - منظور از افراد عادی نه یعنی افراد کوچه و خیابان بلکه یعنی افراد غیر معصوم- هر کسی می‌خواهد باشد و در هر رتبه ای می‌خواهد باشد، از افرادی که متعارَف هستند، قبل از این‌که سراغ اینها برود باید به اصل و ریشه‌ی خودِ آن حکم مراجعت کند. اوّلاً بلا اوّل باید برود سراغ آیات، سراغ روایات. لذا در مسئلهٔ استطاعت، رفقا دیدند قبل از این که ما اصلاً سراغ آراء دیگران برویم و تحقق استطاعت و شروط و شرایط استطاعت، اوّلاً بلا اوّل سراغ آیه‌ی قرآن رفتیم. گفتیم که قرآن در

این زمینه چه مطلبی را می‌خواهد ارائه بدهد، چه مطلبی را می‌خواهد القاء کند. آیه را نگاه کردیم دیدیم..... لِلّهِ عَلَی اَلنّاسِ حِجُّ اَلْبَیْتِ مَنِ اِسْتَطٰاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اَللّهَ غَنِیٌّ عَنِ اَلْعٰالَمِینَ ﴿آل‌عمران، ۹۷﴾ خب در این‌جا نه مسئلهٔ زاد مطرح شده، نه مسئلهٔ تحصیل زاد، نه تحصیل راحله، نه فرض کنید که تخلیة السِرب و امثال ذلک، هیچ یک از این‌ها در این‌جا مطرح نشده‌اند، وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبیلا، تمام شد! در این‌جا یک آیه هم بیشتر نداریم. لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ، با این تأکیدات و این‌ها.... و بعد هم مَنِ اسْتَطاعَ، کسی که بتواند راهی به سوی مکّه و به سوی ادای این فریضه‌ی الهی پیدا کند. در آن زاد و راحله نیست، رفع موانع نیست، کاروان و مرکب و قافله نیست. هیچ چیز در این‌جا نیست. به چه دلیل در این‌جا وجود ندارد؟ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبیلا.

این خیلی مسئلهٔ مهمی‌است. این، از آن رموز استنباط است. این موردی که می‌خواهم امروز خدمتتان عرض کنم، این رمز است. تا وقتی که

مکلَف، یا فرض کنید مجتهد،- آن مکلَف عامی‌که مسئله‌اش، مسئلهٔ تقلید است، او کاری ندارد، آن مسکین جز این‌که بیاید اطاعت بکند از فتوای مجتهدش، کاری از دستش بر نمی‌آید.- وقتی که یک مجتهد به این آیه نگاه می‌کند اوّلاً بلا اوّل، چه چیزی در نظرش می‌آید؟ هواپیمای ۷۴۷ بیزینس کلاس در نظرش می‌آید برای رفتن به حج، یا این‌که وصول به مکّه و اداء فریضه، اوّل در نظر او می‌آید؟ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ، یعنی هر که می‌تواند. می‌تواند یعنی چی؟ یعنی می‌تواند دیگر. توانستن یعنی همین. من دست دارم، تشنه‌ام بلند می‌شوم آب می‌خورم. این معنای توانستن است. توانستن دوّم یعنی این‌که یک نفر دیگر بلند شود و آب را به دهان من بگذارد. این هم یک توانستن است. حالا اگر فرض کنید قرار باشد که یکی بیاید آب را به دهان من بگذارد، یکی دیگر هم بیاید این در را بازکند، بعد بیاید بگوید اصلاً معنی توانستن همین است و آقا که الان دارند بحث می‌کنند، دستشان نباید به طرف کاری برود که زحمت مضاعف به وجود می‌آید. این حرف‌ها چیست آقا؟!

این حرف‌ها همه کشک است و پشم. توجه می‌کنید. مَنِ اسْتَطاعَ یعنی اگر می‌توانی آب را بخوری، بردار بخور دیگر. تمام شد. این یک آیه.

می‌آییم سراغ آیات دیگر. وقتی که به آیات قرآن نگاه می‌کنیم، می‌بینیم یک آیه‌ی دیگر در این‌جا آمده که این آیه، دیگر عجیب است. این آیه می‌فرماید که وَ أَذِّنْ فِی اَلنّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجٰالاً وَ عَلیٰ کُلِّ ضٰامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ ﴿الحج، ۲۷﴾ «ضامر» چیست؟ ضامر یک چهارپا و الاغ کج و لنگ و در رفته‌ای است که به مکّه برسد شاید دیگر غزل خداحافظی‌اش را بخواند، این را می‌گویند «ضامر». یک حیوان لاغری که بلنگد و برود را می‌گویند «ضامر». وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالاً. با پا. وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمیق. این آیه را وقتی که می‌بینیم، خدا با ما شوخی کرده یا دارد جدّی صحبت می‌کند؟ آیه‌ی قرآن وحی است. در وحی هم حرف نیست. کسی نمی‌تواند بگوید، این استنباط «ابی بصیر» و «محمد بن مسلم» و «سکونی» و از این حرف‌هاست.

آیه‌ی قرآن است و یک واو هم این‌طرف و آن طرف نیست. یک فاء این‌طرف و آن‌طرف شود معنای آیه عوض می‌شود. وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالاً وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ. تا این حرف به گوش شما رسید، بینکم و بین الله، چه تصویری و چه واقعیتی و چه نقشی از این واجب و از این عبادت و نُسک در ذهن انسان تجلی می‌کند؟ چه تصویری می‌آید؟ تصویری می‌آید، هفت نفر یکی زیر بغل را بگیرد، یکی هم این‌طرف را بگیرد، یکی هم ساک آقا را بگیرد که یک وقت دست آقا سنگین نشود. این آقایانی که این‌طرف و آن‌طرف می‌روند، خیلی کسر شأن است که کیف را دستشان بگیرند. این کیفش را می‌دهد دست کسی. مگر این‌که کیفی باشد که حتماً باید خودش دستش بگیرد. کیف را می‌دهد دست این و آن و این‌ها بیاورند. این قسم حج رفتن که شش نفر عقب و شصت نفر جلو و فلان و این حرف‌ها...

تازه بعضی هم می‌گویند ما مستطیع نشده ایم که برویم مکّه. تو مستطیع نشده ای؟! تو تنها نمی‌توانستی راه بیفتی؟ عمامه ات را بگذاری سرت،

عصایت را دستت بگیری و حج بروی؟ تو در تمام عمر نود ساله ات، مستطیع نشدی؟ تو این آیه‌ی قرآن را نخواندی؟ این آیه‌ی وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالاً را نخواندی؟ خواندی امّا نفهمیدی. چرا؟ چون روحت با روح قرآن اقتران نداشت. تو قرآن را به عنوان «رُبات» نگاه می‌کردی. به عنوان کتابی که فقط در مجالس فاتحه و برای ختم و برای انتقال منزل به منزل و برای عروسی و.... مورد تبرک قرار می‌دهند.[1] نیامدی به این قرآن نگاه کنی ببینی این آیات به خودِ تو نازل شده! وقتی که قرآن را باز می‌کنی و می‌بینی وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ، یعنی توئی که الان باز کرده‌ای و می‌خوانی، خدا می‌گوید دارم با تو حرف می‌زنم. خطاب من تو هستی. همین توئی که باز کرده‌ای. توی «زید بن ارقم»، توی «محمد بن فلان». همین تو! همین توئی که الان می‌خوانی و خیال می‌کنی به عنوان تبرک مقداری بخوانیم که مشمول آن روایت اقْرَأْ وَ ارْقَ[2]

---

[1] جهت اطلاع رجوع شود به المیزان ج۵ ص۲۷۶

[2] الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶

هم در روز قیامت بشویم. برای همین تو من دارم این آیه ی قرآن را در این‌جا نازل می‌کنم. اگر این آیه‌ی قرآن از طرف خدا نیامده بود، دو آیه از طرف یک حاکم یا فردی که انسان اطاعت او را واجب می‌داند برای انسان بیاید، اگر چنین دو آیه‌ای بیاید که آقا شما از این‌جا به فلان جا حرکت بکن، به این نحو، آن‌وقت شما چه قضاوتی می‌کردید؟ دنبال یک مرسدس بنز مدل ۲۰۱۳ می‌گشتید که سوارش شوید و از این‌جا به کشور دیگر یا شهر دیگر بروید؟ یا این که نه؟! اگر شده آن، اگر نشده یک ماشین دیگر. اگر نشده یک وانت بار. اگر نشده یک الاغ. اگر نشده پیاده. مگر الان پیاده نمی‌روند این طرف و آن‌طرف؟ چرا کسی حرف نمی‌زند؟ در مراسمی‌پیاده از یک شهر تا یک جای دیگر، یک پرچم هم دستشان می‌گیرند، خیلی هم تشویق و ترغیب و..... چرا راجع به مکّه چنین حرفی و چنین قضیه‌ای نیست؟ چرا؟! توجه می‌کنید؟! در حالتی که خدا می‌گوید رجالاً، وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ. نه فرض کنید که ماشین کذا. نه فرض کنید که فلان وسیله‌ی کذا. اگر اوّلاً بلا اوّل بیاید، چه تصوری می‌آید؟ تصور این می‌آید که

آقا حج از نماز هم واجب‌تر است! ما راجع به نماز این‌طوری نداریم.

با این عبارت و این کیفیت نداریم! بله داریم که: الصَّلَاةُ خَيْرُ مَوْضُوع[1]..... فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا[2] را آدم هرجا باشد می‌خواند. آب گیرش می‌آید می‌خواند. آب نبود، خاک. آن را هم پیدا نکردی بزن روی فرش. شب موقعی که انسان می‌خوابد اگر متوجه شود که وضو ندارد و رفتن برای وضو برایش مشکل است، روایت داریم بزن روی همان بستر و تیمم کن که با تیمم و با طهارت خوابیده باشی، وقتی برایش رفتن به وضو مشکل است یا خواب از سرش می‌رود. این‌قدر تسهیل قائل شده‌اند، با طهارت بخواب با این کیفیت. بعد بخواب راحت. یا این‌که به خاطر سردی هوا وضو گرفتن برایت سخت است، تیمم کن نماز بخوان. تمام. تا می‌بینی که مشکل است از این‌جا به آن‌جا بروی، همین جا نماز بخوان. این‌قدر راحت راجع به نماز گفته اند که می‌توانی

---

[1] الخصال للصدوق، ج ۲، ص ۵۲۳ و الأمالی للطوسی رضوان الله علیهما، ص ۵۳۹

[2] الکافی، ج ۳، ص ۲۶۸

نماز بخوانی.

امّا راجع به حج دارد می‌گوید مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمیق. از آن‌طرف دنیا باید بیایی بر پای خودت یا بر خرِ لنگ، خر لنگی که معلوم نیست تو را به مقصد برساند یا نرساند باید بروی. وقتی که این‌طور است آیا آدم نمی‌گوید که این چه وضعی است و این چه نسکی است؟ و این چه فریضه‌ای است که این‌قدر راجع به آن تأکید شده است؟ اگر این بیاید، آن‌وقت چطور ممکن است، یک مجتهد با تصور چنین قضیه‌ای بگوید حج واجبِ مشروط است؟! چطور ممکن است؟ مگر اصلاً می‌شود تصور کرد؟! فرضاً بیاید و بگوید حج واجب مشروط است. این از هر مطلقی، این، اطلاقش بیشتر است. أشدُّ إطلاقاً است حتّی از نماز، حتّی از روزه، حتّی از کذا. درست شد؟ این می‌شود آیه. این‌جاست که مسئله خیلی دقیق می‌شود. این‌طور نیست که آقا کشکی همین‌طور فتوی بده و برو. حساب دارد. مسئله حساب و کتاب دارد. انسان نمی‌تواند راحت فتوی بدهد. وقتی این مسئله را درک کرد، آن‌وقت باید بیاید بگوید زبان وحی این است که قرآن است. زبان وحی فقط

چهارده نفرند، بروید سراغ آنها. آنها چه برداشتی از این دو آیه‌ی قرآن کرده‌اند؟ همین. این چهارده معصوم از این دو آیه‌ی قرآن، یکی وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ و یکی هم وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ، چه برداشتی کرده‌اند؟ باید برویم سراغ آنها. وقتی روایات را نگاه می‌کنیم می‌بینیم مثل همین است. مثل همان برداشتی است که خودِ ما کردیم. منتهی آنها با یک زبان دیگر، با یک بیان دیگر، می‌فرمایند زاد و راحله. منظور زاد و راحله است. زاد چیست؟ چلوکباب و خوراک قرقاول است- ان‌شاء الله خدا قسمت کند، همان‌طور که قسمت خیلی‌ها کرده است- یا اینکه نه آقا، امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند: نان و زیت. نان و زیت داری بده به بچّه هایت و برو. مگر نخوانده ایم؟ مباحثه‌اش را کردیم. بحث‌هایش را انجام دادیم. می‌بینیم عجب!! این برداشت امام صادق با آنی که ما اوّل از قرآن فهمیدیم، با هم همسان درمی‌آید. جور در می‌آید. امّا وقتی که در عبارات نگاه می‌کنیم می‌بینیم ائمه می‌خواهند یک خُرده مماشات کنند.

نمی‌خواهند آن حکمِ تکلیفی را با آن مُرّش و با آن حدّتش و با آن بُرندگی و آن اِتقانش بیان کنند. یک مقداری می‌خواهند با مردم راه بیایند. این‌جا دیگر مجتهد می‌فهمد تکلیف چیست. لذا اگر شما در روایاتِ ائمه نگاه کرده باشید به نسبت، می‌بینید امام علیه السّلام به هر شخصی یک جور نظر می‌دهد.[1] نگاه می‌کند می‌بیند طرف چه‌قدر تقبّل دارد. پذیرش‌اش چه‌قدر است. حضرت به یکی می‌گوید دوباره برو حجت را انجام بده. یکی را می‌بیند نه، مثلاً شاید بگوید حالا همان خوب است. همانی که داری انجام می‌دهی را انجام بده. توجه می‌کنید؟! این‌ها راه‌هایی است که امام دارد به ما نشان می‌دهد.ها. امام دارد نشان می‌دهد که راهِ رسیدن به حکم الله به چه نحو و کیفیت است. وقتی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم.

وقتی این‌طور شد یک دفعه می‌بینید مجتهد باید فتوی دهد از وقتی که شخص به بلوغ می‌رسد باید برای رفتن به مکّه پول جمع کند. لذا انسان فتوی

---

[1] جهت اطلاع رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۹۵ و ۳۹۱ و ولایت فقیه در حکومت، ج ۲، ص ۲۴۷ و بیان السعاده، ج ۱، ص ۱۳۲

می‌دهد، سریع هم فتوی می‌دهد. وقتی که یک شخص، چه دختر، چه پسر به سن بلوغ می‌رسد به جای پول‌هایی که پدر و مادر این‌ها می‌دهند پفک و.... می‌خرند، باید صندوق بگذارد، عیدی که به او می‌دهند، پولی که به او می‌دهند، نه این‌که ما بگوییم چنین سفت و سخت و یک قِران هم نتواند خرج کند. بالاخره یک مقداری هم خرج کند، زندگی را چنین بر خود سخت نگیرد، ولی همه‌اش در فکرش این باشد. چه طور یک پدر و مادر وقتی که دختر دارند از اوّل به فکر جهازش هستند. دیده اید؟! فرض کنید دختر حالا شیر می‌خورد. از اوّل دارد برایش بشقاب چینی جمع می‌کند، تشک درست می‌کند، صندوق و دیگ زودپز و..... این که دارد شیر می‌خورد!! هنوز یک سالش هم نشده است! می‌گوید باید از حالا به فکر بود. آن را هم باید از حالا یا از وقتی که... گرچه نظر ما این است که پدر و مادر باید برای مکّه‌ی او هم از همان وقت به فکر باشند. همان‌طور که به فکر چیزهای دیگر مثل خانه و زندگی و جهاز هستند باید به فکر مکّه‌اش هم باشند. آن مسئله است. امّا خودِ

او از وقتی که دیگر بالغ می‌شود، باید جدّی به فکر باشد، یواش یواش، چون یک دفعه که استطاعت حاصل نمی‌شود. بالاخره در شرایط امروز، فرق می‌کند. باید از الان به فکر باشیم. کسی تا حالا یک چنین فتوایی داده‌است؟ همه می‌گویند آقا بنشین، لِنگت را هم بینداز روی آن لِنگت، قلیان هم بکش – حالا آن کسانی که حلال می‌کنند– کم‌اند افرادی که حلال کنند. یکی به مرحوم شیخ انصاری گفته بوده که آقا مطالعات ما طلبه‌ها اجازه نمی‌دهد نماز شب بخوانیم. ایشان فرموده بودند: أَتَشْرِب قِرشَه؟ قلیان می‌کشی؟ به اندازه‌ی نیم ساعت قلیان کشیدن، برای نماز شبت وقت بگذار. نیم ساعت، بیشتر نه. أَتَشْرِب قِرشَه ؟[1] وقتی قلیان را چهار ساعت می‌کشد، مطالعاتش اجازه می‌دهد! امّا موقعی که به پای نماز شب می‌رسد، آقا مطالعات و... نماز شب و این‌ها مربوط به عوام‌الناس است! طلبه که نماز شب ندارد! فقط قلیان بکشد و قهوه بخورد! این مسائلی است که هست. تو حالا قهوه بخور و قلیان هم بکش،

---

[1] آیین رستگاری، ص ۱۷۴

آن‌وقت ما هم در آن دنیا بلدیم چطوری... موقع حساب رسیدن تو که شد، در آن صحرای محشر و آن آفتاب تیزی که در روایت داریم که یک لحظه هم نمی‌شود زیرش ایستاد و حساب و کتاب....

ـ خدایا پس حساب من چه شد؟

ـ ملائکه دارند قلیان می‌کشند! بگذار تمام شود.

ـ آی خدا مُردم، آتش دارد هلاکم می‌کند.

ـ مسئله‌ای نیست، بگذار قلیانشان تمام شود.

قلیان ملائکه هم که وَ إِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّکَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمّا تَعُدُّونَ ﴿الحج، ۴۷﴾ قلیان کشی آنها یک روزش هزار سال است.

خدا نکند که بیفتد به حسابرسی. او خوب حسابرسی بلد است، چنان حسابی می‌رسد و چنان سرویسی می‌کند، می‌اندازد جایی که عرب نی انداخت!!

تلمیذ: این که فرمودید خود انسان باید مواجه شود با قرآن، و در روایت حرف فقها را دخیل نکند، اگر ملاک همان ملاک اقتران با روح قرآن باشد، طبق این ضابطه باید بگوییم فقهایی که حیثیت اتصالیه

داشتند، قول آنها، هنگام بررسی بر غیر آنها مقدم می‌شود.

استاد: منظورتان از حیثیت اتصالیه چیست؟

تلمیذ:یعنی اهل معنی بوده‌اند و از بقیه جلوتر بوده‌اند.

استاد: بله حتما همینطور است.

تلمیذ:یک نکته‌ی دیگر هم این که فرمودید باید به فتوای فقهای عصر قریب به ائمه مثل شیخ الطائفه توجه کنیم، این‌ها هم اهل فتوی بوده‌اند ومثل ما اجتهاد می‌کرده‌اند؟

استاد: این حرفِ ابتدایی بنده بود. منظور این‌که آن فضای نزدیک معصوم را انسان می‌تواند از لابلای این‌ها به دست آورد نه این‌که اشتباهی نیست. خیلی از آراء مرحوم صدوق اشتباه است![1] ما آن را می‌پذیریم و مخصوصاً خیلی از آرای ایشان در باب زکات که حتّی ما یک وقتی پیش بعضی از این آقایان، بحث زکات را داشتیم، در آن‌جا کاملاً مشخص بود که آراء، آرائی است که محل تامل است. گر چه

---

[1] جهت اطلاع رجوع شود به اسرارالصلاة، ص ۲۴۱ تألیف آیة الله میرزا جواد ملکی تبریزی رضوان الله علیه طبع بیدارفر

مرحوم صدوق حتّی قریب العهد به معصومین بود، ولی آراء ایشان را ما نمی‌توانستیم با روایات منطبق کنیم. این هست!

راجع به این مسائل قبلاً صحبت شده بود و بنده این موضوع را در کتاب اجماع بحث کرده‌ام که صرف آراء فقها، دلیل بر رفع ید از روایات و احادیث نمی‌تواند باشد. به این ملاک که، بالاخره اگر مسئله‌ای بود آنها می‌فهمیدند، اگر مانعی بود آنها درک می‌کردند، این‌که فتوی به خلاف حکم داده‌اند حتماً جهتی داشته است، این نمی‌تواند جواب باشد. چرا؟ چون این فتوی مترتب است بر یک سری مقدماتی که از جمله‌ی آن مقدمات، ارتکازات خود یک فقیه است. یک فقیه از نقطه نظر اطلاعات تا چه قدر در مرتبه‌ی ارتکاز مسائل و فهم است. همان‌طور که ایشان فرمودند ممکن است فقیهی در فضا و ذوق دیگری باشد و فقیه دیگری در فضای دیگری باشد. شما فقیهی را نگاه می‌کنید، می‌بینید که این نسبت به یک قضیه یک جور فتوی می‌دهد، فقیه دیگر فتوای مخالف می‌دهد، بطوری‌که شما تعجب می‌کنید، و

این به دو روش برمی‌گردد، به دو سنخ بر می‌گردد.[1]

راجع به کراوات، من اخیراً فردی را دیدم که فتوی داده، زدن کراوات هیچ اشکال ندارد و نماز با آن صحیح است و بلا شکٍ و بلا شبهه هم آخرش آورده است. که الان هم موجود است، الان هم زنده است. شما فقیه دیگری را نگاه می‌کنید می‌گوید اصل زدن کراوات حرام است و صلیب است و حق هم با این فقیه است و نماز با آن هم باطل است[2]. شما دو نفر را در دو جنبه‌ی مخالف می‌بینید. خب وقتی صاف به این موضوع نگاه می‌کنید – اصلاً کاری به روایات نداریم، که اصلا روایتی در این زمینه هست یا نه که آن حکم عام به چه نحو است– فضای یک نفر را در ذهن خودتان می‌توانید تصور کنید که این در چه فضایی‌است که آن فضا او را ملزم می‌کند به این فتوی و آن در چه فضایی‌است که او را ملزم می‌کند به فتوای مخالف. آن فضایی که انسان در آن قرار دارد که آن فضا نتیجه‌ی مسائل مختلف و مبادی

---

[1] جهت اطلاع رجوع شود به کتاب اجماع از منظر نقد و نظر، ص ۲۲۶ تا آخر کتاب

[2] امام شناسی، ج ۹، ص ۲۸۲ و نور ملکوت، ج ۲، ص۱۰۱

مختلفی است. اعّم از آن فنونی که تحصیل کرده یک، بینش اجتماعی او نسبت به مسائل دوّم، سوّم کیفیت اتصال روحی او به مبدأ است که این سوّمی‌از همه‌ی مسائل مهم تر است.

این یک فضایی را به‌وجود می‌آورد که طبعاً وقتی که روایتی را می‌بیند، مسئله‌ای را می‌بیند، قضیه برای او جور دیگری جلوه می‌کند. یک شخص دیگر را هم شما نگاه می‌کنید، بوده - در همین مطالبی که عرض کردیم- وقتی به آیه‌ی قرآن نگاه می‌کند که وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالاً وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ، می‌گوید این آیه دلالت بر مبالغه می‌کند. برتحریک می‌کند، دلالت بر تشویق می‌کند که مردم شوق پیدا کنند. یعنی چه تشویق؟! کی‌گفته تشویق؟! مگر تو در شکم خدا هستی که می‌گویی منظور این آیه تشویق است؟ این را از کجا درآوردی؟ از کجای این‌آیه درآوردی که مراد جدی چیست؟ ولو اینکه شخص بخواهد متسکعاً بخواهد حج مشرف بشود!! و بلکه دلالت بر تشویق و ترغیب می‌کند!

این ناشی از فضاست. یعنی آن فضایی که آن

شخص در آن قرار دارد و این فضا نمی‌گذارد او را به درک واقع و درک حقیقت مطلب و آن حکم الله واقعی برساند. منظور بنده در این‌جا این است.

قبل از این‌که انسان بخواهد به آراء فقها مراجعه‌کند، قبل از آن، باید به اصل منبع خودِ آن حکم و خودِ آن فرعِ آن حکم تکلیفی مراجعه کند. که اوّل همان قرآن است و روایات و احادیثی که در این زمینه نسبت به این مورد وارد شده است. بعد از این که نسبت به این قضایا آن حیازت تامّ را انجام داد. و آن استفراغ وسع را نسبت به این قضیه کرد، آن‌گاه برای روشن‌تر شدن مسئله و اطلاع جامع نسبت به قضیه، اشکال ندارد که ببینیم حالا فلان فقیه بزرگوار و مثلاً بزرگان و فقها که این‌ها افراد کمی‌نبودند، این‌ها افراد محترم و مهمی‌بودند. علامه حلی ویا شیخ مفید یا مرحوم شهیدین کم شخصیتی نبودند. هم اهل معنا بودند و هم اهل ظاهر بودند. مثلاً مرحوم شیخ مفید، قطعاً از جمله افرادی است که اتصالش با حضرت بقیه‌الله، در موارد عدیده به اثبات رسیده بود. یا مثلاً مرحوم شهیدین، بخصوص شهید ثانی. شهید اوّل از نقطه نظر فقهی قوی‌تر بود.

شهید اوّل مرد خیلی بزرگی بود. اینها واقعاً از افتخارات اسلام و افتخارات تشیّع بودند، ولی شهید ثانی از نقطه نظر مسائل و حالات و مکاشفات و این‌ها، در احوالات ایشان است که برجستگی‌های خاصی داشت. یا فرض کنید بزرگان دیگر، مثل مرحوم شیخ انصاری و.....این مطلب، مطلب مهّمی‌است.

تلمیذ: مرحوم فیض هم فقیه بوده است؟

استاد:بله بله، فقیه بسیار بزرگی بوده، منتها خب چون اصل روایات را بدون توجه به جهات مختلف ترجیح می‌داده او را متمایل به جنبه اخباریگری می‌کردند، درحالی که این‌طور نیست. ایشان مرد بزرگی بوده واز وافی ایشان خیلی می‌شود استفاده کرد.

پس بنابراین، ما وقتی این قضیه را بحث می‌کنیم، باید فارغ از همه‌ی این‌ها بحث شود. این‌که حالا آقایان چه می‌گویند، او چه می‌گوید و..... بله ممکن است گاهی اوقات انسان در نتیجه به همان نظر معروف و مشهور برسد یا ممکن است نظر مخالفی

در این‌جا پیدا کند. این یک مطلب.

مطلب دیگر این‌که در این زمینه‌ی به خصوص، ممکن است که به گوش رفقا رسیده‌باشد، چه در صحبت‌های بنده یا از جاهای دیگر، و دو، سه تا اصل مهم را در این زمینه باید مورد توجه قرار دهیم. یکی قضیه‌ی مسئلهٔ أقلُ ثَواباً است، که خیلی در موارد عدیده‌ای روایت داریم که دلالت بر کراهت یک امری نزد مولی می‌کند، امّا در واقع می‌بینید که این صحیح است. نمی‌گوید باطل است. بعضی آقایان در این‌جا اعتقاد دارند که این أقلُ ثَواباً است. ما نتوانستیم معنای صحیحی برای این عبارت اقل ثَواباً پیدا کنیم. چه‌طور می‌شود یک امری نزد مولی مغبوض باشد یا این‌که مکروه باشد- حالا مغبوض عبارت تندی است- این‌که نهی شده باشد مثل الصلاة فی الحمام ویا فی الشَوارِع العامّه ویا سلام به فرد مصلی ویا خطیب و یا امثال ذلک.می‌گویندااین‌ها أقلُ ثَواباً است!! حالا اگر اقل ثواباً هست، اگر ثواب پنج درصد باشد، همان پنج درصد هم، پنج درصد است. چه رسد به این که مولی بگوید لا تَفعَل، این لا تَفعَل با این پنج درصد جور درنمی‌آید. حتّی اگر

پنج درصد به آن ثواب برسد. یک ثواب داریم که فرضاً صد در صد است و یک ثواب پنج درصد است، یک ثواب هم ده درصد است. خوب ده درصد هم، ده درصد است. این أقلُ ثَواباً که من درآوردم چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟! این‌هم یکی از مطالبی است که در ممکن است در مسئلهٔ تکرر عمرهٔ مفرده مطرح شود.

یک قضیه‌ای هست و آن قضیه را در نظر داشته باشید. که گاهی اوقات ممکن است در مسئلهٔ تکرار عمرهٔ مفرده، بعضی‌ها یک تأییدات معنوی را در این‌جا مطرح کنند. آن را باید چه کار کرد؟

یعنی ما الان ذهن‌مان را خالی می‌کنیم از این‌که راجع به این قضیه چه حکمی‌کردیم و چه نظری داشته باشیم، زیرا همین می‌آید و فضا را می‌بندد. ما از الان می‌خواهیم این ادّله را در این‌جا مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم شاید نظرمان از آن چیزی که قبلاً می‌گفتیم، برگردد. امّایک مطلبی که در این سنوات از جاهای مختلف به گوش بنده می‌رسید، این است که فرضاً شخص خواب می‌بیند. خواب می‌بیند این

عمرۀ مفرده‌ای که انجام داده فرضاً چه قدر برایش ثواب نوشته شده است. یا این‌که تأیید بر این که دوباره یک عمرۀ دیگر انجام دهد. این قضیه تا چه حدّ می‌تواند مطرح باشد؟ یا این‌که چگونه باید توجیه کرد؟ یا اگر رسیدیم به این که اشکالی ندارد، این‌ها قابل توجیه است. ولی اگر اشکال دارد چگونه باید این‌گونه مسائل را مورد نظر قرار داد؟ علی کل حال در این مسائل مختلف ان‌شاء الله بحث می‌کنیم.

تلمیذ: نماز شکسته را شارع اجازه داده که مکلف به جماعت بخواند و اگر فرادی بخواند بهتراست، ولی این‌که اجازه داده هیچ تقربی برای مکلف ندارد ولو این‌که پنج درصد باشد؟

جواب: باید ببینیم این نهی چه نهیی است. یک وقتی است نهیی که شارع می‌کند و می‌گوید لا تَفعَل، انجام نده، در قبالش می‌گوید بهتر این است که انجام ندهی. یک لا تَفعَل داریم یعنی انجام نده، یکی داریم که إن تَفعَل هذا خَیرٌ مِن أن تَفعَل بِهذا. این مطلب شما در مورد دوّم می‌آید. ولی اگر شارع می‌گفت لاتفعل.مثلاً لا تُصَلِ فِی الحَمام. این لا تُصَلِ فِی الحَمام نهی شارع است. نهی در این‌جا یعنی همان لا

تُصَلِ. اگر می گفت لا تُصَلِ قبلَ الزَوال شما اگر نماز بخوانید نمازتان باطل نیست؟! شما اگر نماز ظهر را قبل از زوال بخوانید، این‌چه فرقی می‌کند با لا تُصَلِ فِی الحَمام؟ هر دو لا تُصَلِ است دیگر. ما می‌خواهیم بگوییم که این نهی در چه مرتبه ای است؟ همین که این نهی خورده به عدم رضایت شارع، آیا رضایت شارع، این مقوله به تشکیک است؟ که من خیلی راضی هستم، کم راضی هست. امّا وقتی که رضایت حتّی به یک درصد هم رسیده است، یعنی همین که رجحان احدالطرفین در این‌جا هست، آیا نهی از طرف مولی صحیح است؟! متمشی هست یا نه؟ ولو رجحان احدالطرفین یک درصد برسد. خوب وقتی که این‌طور باشد چه‌طور می‌توانیم بگوییم که این مُقَرِبٌ است؟ وقتی که أقلُ ثَواباً است یعنی مُقَرِبٌ. وقتی مُقَرِبٌ یعنی مورد رضایت شارع است. وقتی مورد رضای شارع است یعنی مراد شارع، «إفعَل» به آن تعلق می‌گیرد نه« لا تَفعَل».منتها « إفعَل » مرتبه ضعیف. در مورد استحباب هم مراتب مختلفی داریم. استحباب مؤکد داریم، چطور این‌که کراهت

مؤکد داریم. کراهت قریب به حرام هم داریم. بعضی از مکروهات، حتّی قریب به حرام‌اند. حتی شبهه بین حرمت و کراهت در آن هست. یا بعضی از استحبابات، استحبابات شبهه‌ی بین وجوب و استحباب است. چنان‌که در مورد صلاه جمعه بعضی‌ها فتوی به وجوب نداده‌اند، فتوی به استحباب مؤکده با احتیاط واجب داده‌اند حتّی‌یعنی در این حدّ. این یک مرتبه‌ی استحباب است، یک مرتبه‌ی استحباب هم این که گردو را با پنیر در شب هم، این یک مرتبه‌ی استحباب است. پا گذاشتن در مستراح با پای چپ و بیرون آمدن با پای راست هم یک مرتبه‌ی استحباب است. آیا ما این دو مرتبه را یکی می‌دانیم؟! خب بینهما متوسطات، این آخرین مرتبه‌ی پای چپ در دستشویی را یک مورد رضای شارع فرض کنید، مرتبه اش هم که قریب به وجوب است! ولی صحبت در این است که بالاخره رضای شارع در همان مرتبه اَدنی هم، رضای شارع به آن تعلق گرفته، «لا تَفعَل» دیگر دراین‌جا چه معنا دارد.

تلمیذ: مطلب منحل به یک امر و نهی می‌شود، از یک جنبه موجب ترقی نفس می‌شود و از یک جنبه

دیگر نه؟

استاد:یعنی از جهت اجتماع بین امر و نهی می‌فرمایید؟!

تلمیذ: از این جهت نه...

استاد:تفاوت نمی کند. وقتی شما در یک جا امر به چیزی می‌کنید که در آن‌جا تقرب حاصل شود، قبلاً در آنجا امری هست. یا امر ضمنی است یا نه یک امر واقعی و شفهی است. هر کدام می‌خواهد باشد. بالاخره باید در آن‌جا امری باشد. منظور از امر، رضای مولی است. این رضای مولی یا ظهور خارجی پیدا کرده است به شکل امر یا ظهور خارجی پیدا نکرده است، ولی همان رضای مولی در همان عالم نفس به آن تحقق او، تعلق گرفته است. از یک نظر. از نظر دیگر یا جهت دیگر، نهی تعلق گرفته است. در اینجا انسان تعادل برقرار می‌کند. هرکدام ازآن دو که بردیگری ترجیح پیداکرد،متوجه می‌شود که رضای شارع بر آن غلبه دارد یا ندارد؟

لذا هیچ وقت در مسئلۀ اجتماع مسئلۀ امر و نهی، ما نمی‌توانیم بگوییم که در آن‌جا، دو جهت تحقق

پیدا کرده است. یا خود حضوراست یا این‌که جنبه‌ی نفی است. یعنی ما نمی‌توانیم در آن تعیّن خاص، به دو امری رضایت پیدا کنیم. به دو امری در این‌جا تعلق پیدا کرده است. فرض کنید که مولی از یک طرف می‌گوید اکرام به عالِم از حیث علمش، این مورد رضای اوست، از یک طرف عالم فاسق است و به خاطر آن فسقش، تبعاً نهی از اکرام تعلق گرفته است. حالا که این شخص اکرام می‌کند از ناحیه‌ی این‌که چون اکرام عالم را کرده است، این به امر مولی که اکرام عالم است عمل کرده است. از این نظر که این مخالفت او را کرده است، به عنوان این که فاسق را اکرام کرده است این مورد نهی او قرار گرفته است. یعنی مولی در این‌جا نمی‌تواند به یک شخص، هم بخندد و هم او را تأدیب کند. این کار از مولی ساخته نیست. یا اینکه این عمل خارجی با توجه به اطراف، مِن حیثُ المجموع مورد رضای مولی هست یا نیست. ما می‌خواهیم این را بگوییم.

تلمیذ: نمی‌شود نفس را دارای حیثیات متفاوت فرض کرد. خداوند فرموده نماز بخوان تا فلان جهت نفسانی برایت باز شود، ولی قرینه نماز فلان

کار را انجام نده، مثلاً کنار بیت النار وحمام نماز نخوانید که فلان جنبه‌ی نفستان خراب می‌شود. نمی‌شود این‌طور فرض گرفت؟

استاد: در این‌جا مکلَف باید مسئلهٔ نفس را در جاهای دیگر اِعمال کند، چرا بیاید در آن جاهایی که مغبوض مولی است؟!

تلمیذ: منظور این است که کراهت یک جنبه را می بندد ولی نمازکارخودش را می‌کند؟

استاد: به یک امر تعلق گرفته است. به یک امر، به یک صلاة. این یک صلاة را مولی می‌گوید در مسجد بخوانی، مورد رضای من است. همین یک صلاة را در حمام بخوانی مورد رضایت من نیست بلکه مغبوض من است.کاری به نفس ندارد.

عنوان یک اصل عقلایی وبه عنوان یک اصل شرعی، که آیات قرآن براین دلالت دارند این می‌تواند مورد استفاده و جریان قرار بگیرد.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد